

لهورامزدا جهان را آفرید چرا که بر وجود لهریمن «آگاهی» یافت و دریافت که با آفرینش زمان کرمانند می تواند روز مرگ لهریمن را رقم بزند مرگ در «زمان» تحقق می یابد پس «او به ناچار برای اثر کار افکندن لهریمن، زمان را فراز آفریده (زند هشت، ص ۲۲۲) لهورامزدا برای نبرد با لهریمن، پس از آفرینش گیتی (جهان) مرد پر همیست کار را هم آفرید تا لهریمن را نابود کند پس طبق یک روایت زروانی لهورامزدا در زمان بیکران هستی گرفت و برای غلبه بر سدی (لهریمن) نیازمند زمان بود در این جامسکوب ضمن برقراری نسبت های بی شمار بین شاهنامه و اوستا از منظر آفرینش، به تناقضی اشاره می کند که در اندیشه فردوسی وجود ندارد در شاهنامه میان گیتی و جهان، مرز روشنی وجود ندارد شاید برای همین است که اندیشه آفرینش را به پدیده های طبیعت (گیتی) هم دوست و هم دشمن آدمی هستند فردوسی خود بارها و از جمله در پایان پادشاهی اسکندر، همین را از این برآورده چرخ بلند می پرسد و از جفای او می نالد» (ص ۹۲)

نتیجه گیری اول البته به سود فردوسی است: در اثری چون شاهنامه، این دوگانگی تلاش در برخورد با پدیده پیچیده زندگی رنگ می یازد و روان شناسی شخصیت های کتاب به وحدتی یگانه و انضمامی می رسد.

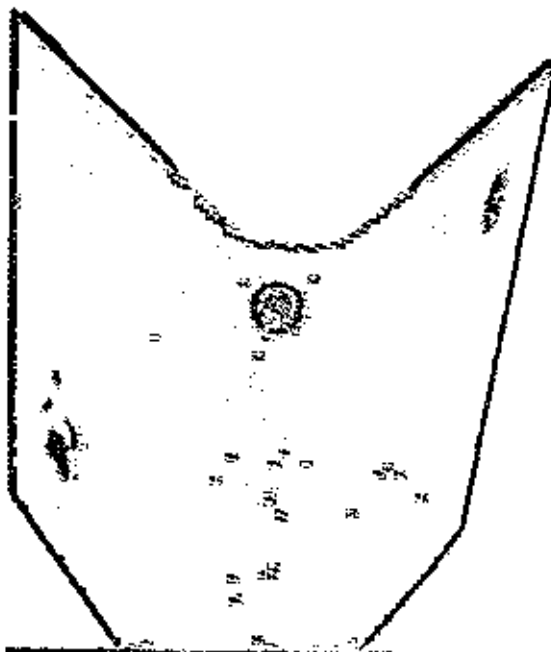
مسکوب این اشاره گذرا را در تحلیل مفهوم «سخن» در شاهنامه بیشتر می شکافد در فصل «سخن» این اندیشه را که «آفرینش به اندیشه است و اندیشه در سخن (کلام قدسی) پدیدار می شود» می پروراند، به قرآن کریم، عهد عتیق و عهد جدید استناد می کند و نوعی این همگی بین آفرینش اوستایی و آفرینش در این سه دین برقرار می کند. ولی وقتی که نوبت فردوسی می رسد او را با زرتشت مقایسه می کند: فردوسی نیز مانند زرتشت شاعری سخنندان و آرزومند شناختن و دانستن است، اما برخلاف او جویای هم صحبتی با خدا نیست، زیرا او شاعر دوران تاریخی است نه پیامبر دوران اساطیری» (ص ۲۱۶)

در این جا این پرسش به ذهن می رسد که مسکوب از چه منظری مفهوم «سخن» را در شاهنامه کاوش کرده است و چگونه می توان میان سخن در مفهوم اوستایی آن و شاهنامه، پیوستار ایجاد کرد؟ مسکوب با زیرکی تمام بحث تلقی روایی از مفهوم سخن در شاهنامه را پیش می کشد اما چگونه؟ این جا ضرورت دارد که به نوعی جهان بینی اشاره کنیم که او آن را دستمایه قرار می دهد تا تفسیر خود را مطابق با آن غنای بخشد او این جهان بینی را «جهان بینی دینی» می نامد و در فصل «تاریخ» این کتاب آن را بسط می دهد می نویسد: «گوهر بینش اساطیری ایران دینی است. در آگاهی مله هستی نه آموخته های از بد و نیکی بلکه چون روز و شب دو پدیده جدایی به هم بسته بود: نور و ظلمت، نیک و بد، زیبا و زشت از همین رو دید ما از دنیا و آخرت در ذلت خود اخلاقی است، هر چیزی یا خوب است یا بد و بد و خوب تاگزیر با هم ناسازگار و در جدال اند» (ص ۱۱۶)

این جهان بینی دینی، همان وجه دیالکتیک تاریخ است که مسکوب آن را بر مبنای سوبوت کتیوبته تاریخی ایرانی و نه غربی، بازسازی می کند.

در بازگشت به سوالاتی که در بالا طرح شده به این پاسخ می رسیم که مسکوب روایت ایرانی را نوعی روایت دینی (دوگانه) می داند که در آن جنگ و صلح، دوستی و دشمنی و مهر و کین چیزی را روایت می کند و روایت مانند جهان بینی دینی «لهورامزدا و لهریمن، نیک و بد، نور و ظلمت» ساختاری دوگانه دارد و «از رویارویی، تنش و کارکرد در هم و ساز و نساز دو چیز، زندگی و مرگ، رزم و یزم یا دو قوم، دو همورد یا دو دلدلر ساخته و پرداخته می شود، مانند ایران و توران، رستم و فراسیاه ضحاک و فریدون و...» (ص ۲۲۲). او با چنین تفسیری، به مرز ترمیم ساختار هستی شناسانه روایت در شاهنامه می رسد.

خلعوشی شاهرخ مسکوب به سال ۱۳۱۰ ش. ۱۲ سال آخر عمر خود را در پاریس و عمدتاً پشت پیشخوان فروشگاهی در انتظار مشتریان گذراند هر چند او به «پاکستان» در پشت داخلی عادت کرده بود و ساعت های زیادی را طی این ۱۲ سال در کمین مشتری ایستاد تا دست به جیب کند و چند فرانکی از آکسیر «حقیقت» به او ببخشد. با این حال مهم این بود که کشف «فاداسته نامه» می کرد او با تکیه بر دلگستهای امروز، به دلالت های تزلزل در ادب و فرهنگ این سرزمین رسید.



رسوای عالم

♦ لطف الله آجدانی

باز هم عصر ناصری، اما این بار خود ناصرالدین شاه مورد توجه قرار گرفته است. این هم از موارث فریدون آدمیت برای تاریخ نگاری معاصر ماست که در نگاه به عصر ناصری به همه چیز توجه کرده ایم جز خود قبیله عالم. تراژدی امیر کبیر اشک انگیز تر و کوشش های تجدد خواهانه سپه سالار و ملکم و... افسوس برانگیز تر از آنی بود که توجه مان جلب چیز دیگری شود.

بحث در باب امانت داری عباس امانت در نگارش تاریخ عصر ناصری اصمائل بدل به یکی از مباحث اصلی در حوزه تاریخ و تاریخ نگاری شد و نوشته زیر هم تلاش در نقد و بررسی حاصل کار او دارد.

آقای عباس امانت نویسنده کتاب «قبله عالم» آن گونه که در دیباچه خود بر ترجمه فارسی کتاب آورده است بر آن است تا با اجتناب از اتقان به دام جزم و یکسویگری و صدور احکام خصمانه که از جمله امراض شایع در شبه تاریخ نگاری ایران معاصر است، وجهی از تحول فرهنگ سیاسی ایران و ناکملی های ناشی از درگیری با مغفل تجدد را در سر گذشت شخصیت پرنجی چون ناصرالدین شاه نشان دهد» (ص ۲۲) وی با اشاره به سلطنت طولانی ناصرالدین شاه و دوران امیرالایم از یک سوی و بی ثباتی داخلی از سوی دیگر در اندیشه پاسخ به این پرسش است که «چرا تلاش مدعیان قدرتمندتر تاج و تخت قاجار و یا جنبش های بالقوه توانای مردمی، او ناصرالدین شاه را بر تین تخت؟ چرا سپاه بیستاز همسایه شمالی ملک او را تسخیر نکرد و همسایه جنوبی آن را به جمله قوت خود نیبوست؟ چه شد که مرزهای ممالک محروسه، سوای دو شهر کنار افتاده هرات و مرو که از دست رفتن آن تقریباً اجتناب پذیر بود - یک پارچه ماند؟» (ص ۲۷)

از دیدگاه نویسنده «قبله عالم» یکی از علل مهم بقای دولتماند قاجار «توانایی آن ها در اشناسه این تصور بود که رفتارشان با اتباع کشور بر پایه عدالت اجتماعی است. شاه پیوند خود را با اتباعش - روستاییان، شهرنشینان و ایلات - نوعی قرارداد اجتماعی می شمرد دولت نظم و امنیت برقرار می کرده در عوض از رعیت انتظار داشت فرمانبردار» باشد (ص ۲۶) امانت به رغم پاره ای از انتقادات به برخی از عملکرد شاهان قاجار، در مجموع و در سراسر کتاب خود با استناد به طولانی بودن سلطنت آنان و به ویژه ناصرالدین شاه بر آن است تا نشان دهد که برخلاف پندارهای رایج در تاریخ نگاری معاصر ایران، آنان نه تنها ضعیف و نالایق نبوده اند بلکه آنان از آقا محمدخان، موسس سلسله قاجاریه تا پایان سلطنت ناصرالدین شاه در راه حفظ مملکت از تجزیه طلبی های داخلی و دست نیازی های خارجی کوشش ها و تدبیر های بسیاری نیز به کار گرفتند. برخاسته از همین دیدگاه است که معتقد است «در سایه

قبله عالم

ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران

عباس امانت

ترجمه: حسن کامشاد

کارنامه

۱۳۸۴

مصافی ناصرالدین شاه - هر چقدر هم که این مصافی آشفته و بی نقشه بود - هیچ کدام از قوای موزی، اعصاب از ایلیاتی یا غیر ایلیاتی، در باقی سالیان سلطنت او کوشش و توان آن را نیافت که موجودیت دولت مرکزی را به مخاطره نهد - و این دستاوردی پراهمیت برای شاه و در نتیجه مستقیم استقرار بود که در دوره اول سلطنت ناصرالدین شاه در شئون داخلی مملکت پدید آمده» (ص ۵۳۳)

از دیدگاه نویسنده قبله عالم «در واکنش های او ناصرالدین شاه» به تحریکات بر خاسته از خط مشی سیاسی مستقیم های دیده تردیدی نیست که کوشید هر چه بتواند از موقعیت بهره گیرد» (ص ۲۷۱) و برخلاف آنچه که غالباً پنداشته می شود «کارنامه مقاومت وی ناصرالدین شاه» در برابر رسوخ اقتصادی اروپاییان به هیچ وجه تیره و بی قدر نیست» (ص ۵۴۹) امانت برای بی اساس بودن مخالفت با این دیدگاه، بلافاصله استدلال می کند که «این آشناسی را فقط نباید به حساب استقرار ندادل قوا بین دو همسایه بزرگ گذشت. همچنین نمی توان هم گفت که تمایل مشترک روس و انگلیس به ننگ داشتن ایران همچون دولت حایل بود که موجب بقای سلطنت و تمامیت ارضی ایران شد در واقع می شود استدلال کرد که سیاستمداران اروپایی از هر دو طرف تنها هنگامی به فکر نظر به دولت حایل افتادند که دیدند نه قادرند مقاصد کشورگشایی خود را در ایران از حد مشخص فراتر ببرند و نه می توانستند کاملاً پا از عرصه سیاسی ایران بیرون بکشند» (ص ۵۴۹) و در اثبات مغلوب و نقش مثبت حکومت و شاهان قاجاریه به ویژه ناصرالدین شاه افزوده است: «برای درک کامل نقش ناصرالدین شاه در این زمینه باید به خاطر آورد که در سال ۱۹۰۷ میلادی، یعنی فقط یک دهه پس از مرگ وی روسیه و انگلستان نخستین معاهده سری خود را برای تقسیم خاک ایران امضا کردند این تقسیمات که البته با حسن تعبیر از آن ها به عنوان مناطق نفوذ یاد می کردند در آستانه جنگ اول جهانی یعنی در سال ۱۹۱۵ میلادی بار دیگر تأیید و تثبیت و آن مناطق عملاً اشغال شده» (ص ۵۵۰) و سپس چنین نتیجه گرفته است که در واقع این ناصرالدین شاه بود که ایران را در برابر دست نیازی های سلسله جویانه قدرت های خارجی «تقریباً دست نخورده محفوظ نگه داشت» (ص ۵۵۱).

جدای از شایسته نگارش و دیدگاه آقای عباس امانت درباره علل بقا و طولانی بودن حکومت قاجاریه و به ویژه نقش ناصرالدین شاه در تاریخ ایران به نظر می رسد می توان به شیوه دیگری هم به موضوع نگریند که ممکن است نتایج متفاوت و حتی متضادی با حداقل بخشی از نتیجه گیری های نویسنده کتاب قبله عالم را ارائه کند. من هم فکر می کنم نمی توان کارنامه حکومت و شاهان قاجاریه را یکسره سیاه و منفی تلقی و معرفی کرد. چنین هم به نظر نمی رسد که شاهان قاجار نمایانی به ایران فروشی داشتند یا خواهان تجزیه ایران بودند. این که آنان را یکسره ضعیف، نالایق و بی تدبیر بدقییم نیز به دآوری نبندیم شاید بیشتر شباهت دارد تا به واقعیت های تاریخی. اما آیا تمایل آنان به حفظ ایران در برابر تجزیه طلبی های داخلی و دست نیازی های خارجی، الزماً کوشش های آنان در راستای منافع ملی و کارنامه موفق آنان در توانایی و مقاومت کارآمد در برابر سلطه جویی های قدرت های استعمارگر خارجی را اثبات می کند؟ به نظر می رسد حتی آن جایی هم که پاره ای از سیاست های شاهان قاجار به منافع ملی ایران خدمت کرده است، پیش و پیش از آن که نتیجه و نشان دهنده آگاهی و تعلقات آنان به منافع ملی بوده باشد، معطوف و محدود به حفظ قدرت و حکومت خود بدون توجه چندانی به وضع و حقوق رعایای جامعی بود که هنوز در آن به علت فقدان موازنه دولت - ملت حکومت خود کامه شاهان جز تعیین وظایف برای رعایای خود، نه حقوق چندانی برای آنان قائل بود و نه خود را در برابر آنان پاسخگو می دانست. فکر می کنم برخلاف این ادعای امانت که، یکی از علل مهم

بقای دودمان قاجار آن بود که در سال ۱۲۸۵ پیوند خود را با اهل...
روستاییان، شهرنشینان و ایلات - نوعی قرارداد اجتماعی
می‌شمارد. دولت نظم و امنیت برقرار می‌گردد. در عوض از رعیت
انتظار داشت فرمان بردار باشد. چنین به نظر می‌رسد که
به استثنای مناطق کوهناک از تاریخ ایران در دوره قاجاریه آن
هم در سایه نظم و امنیت نسبی و محدود به وجود آمده‌ای که
بیشتر آن نتیجه تلاش‌های گروه اصطلاح‌طلبان حکومتی مانند
قائم‌مقام‌ها، امیر کبیر و میرزا حسین خان سپهسالار بود. بی‌نظمی
و عدم امنیت، وجه غالب و مسلط در جامعه ایران عصر قاجاریه
را شکل می‌داد. فریزر سیاح انگلیسی، در شرح مشاهدات خود از
ایران عصر فتحعلی‌شاه تصریح کرده است: «او [فتحعلی‌شاه] به
ایران مانند وطن خود که باید آن را دوست داشته باشد و حفظ
کند و ترقی دهد، نمی‌نگرد، بلکه در آن به چشم ملک استیجاری
نگاه می‌کند که مدت اجاره‌اش معلوم نیست. از این رو بر خود
فرض می‌داند تا هنگامی که در رأس قدرت است»

آن را غیبت شمارد و فکر و ذکر او همه این
است که تا آن جا که ممکن است هر چه بیشتر
از آنان آبرودار پول بگیرد (احیاء مجموعه
مقالات، به کوشش حسین یوسفی اشکوری،
تهران: ۱۳۲۷، صص ۵۴ و ۵۵) و وزیر فرانسوی
که در زمان قاجاریه در رأس هیاتی به ایران آمده
بود، نیز چنین نوشته است: «حکام جزند خوشتن
مال اندیشه دیگری ندارند. قسمتی از این
پول‌ها آبرول‌هایی که از مردم می‌گیرند، آرا برای
خود ذخیره می‌کنند و سهمی را برای رضی‌نگاه
دلش بندگان و رجال دلبری و غلامان شاهی و
حاملان فرامین سلطنتی تحویل می‌دهند. این
آبرامدها آرامی‌توان در راه‌هایی صرف کرد که
هم برای مملکت و هم برای شله مفیدتر باشد.
ولی در کشورهای استبدادی، منفعت عامه به
چیزی نگاشته نمی‌شود و مصالح سیاسی، حسن
اداره، مملکت‌داری، حفظ نظم، الفاظ بی‌معنی

و بی‌مایه است» (مترجمی رواندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد
چهارم، قسمت دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۹، ص
۱۰۱۶)

علل بقای قاجارها و سلطنت طولانی شاهان قاجاریه ریشه در
علل و عوامل متعددی داشت که بخش قابل ملاحظه‌ای از آن علل
و عوامل، در نظر نویسندگان قلم‌دهنده نشده یا نادیده گرفته
شد. جامعه ایرانی قرن نوزدهم در شرایطی تحت سلطه حکومت
قاجارها قرار داشت که بر اساس نظریه سنتی حکومت شاه
سایه خنابود که به سبب اسلام‌پهنایی‌اش مورد تأیید و حمایت
بسیاری از علما و روحانیون بود. به رغم وجود پاره‌های از تضادهای
محدود در مفاصلی از عصر قاجاریه میان شاهان و بعضی از علما
پیوند سنتی دین و دولت از چنان استحکامی برخوردار بود که با
مشروعیت بخشیدن به شاهان و حکومت آنان، به شاهان قاجار
این امکان را می‌داد که تا حدود زیادی از بیم هر گونه شورش‌های
اجتماعی باهدف سرنگونی و انقراض سلطنت خود آسوده خاطر
باشند. اگر بسیاری از مردم - به استثنای جنبش پلویه در عصر
ناصری - به رغم ظلم و ستم و فساد شاهان قاجار و کارگزاران و
ماموران حکومتی، بر ضد حکومت به پا نخاستند، محصول نوع
نگرش غالب علما در نظریه سنتی حکومت و کارکردهای آن به
سود حمایت از حکومت و الزام اطاعت و رعایت از پادشاه اسلام‌پناه
بود (برای آگاهی تخصصی در این باره، ر. ک. لطف‌الله آجندی،
علما و انقلاب مشروطیت ایران، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۲)
دقیقا به همین سبب بود که با شکل‌گیری تحولات نوگرایانه‌ای
که در انجام به انقلاب مشروطیت و دست‌شدن نظریه سنتی
حق حاکمیت الهی‌شان شده حکومت قاجاریه که دیگر نتوانست
از امکاناتی که پیوند سنتی دین و دولت و حمایت علما از آنان
در اختیارشان قرار می‌داد، برخوردار شود، به سرانجام سقوط
جرف‌خیزند.

وانگهی ایران قرن نوزدهم دچار تغییرات و تحولات هر چند
تاریخی اما نسبتا عمیقی شد که بخش بزرگی از این تحولات معطوف
به گسترش شهرت‌نویزی و کاهش جمعیت قبایل صحرائی و در
نتیجه ضعف قبایل و کاهش خطرات ناشی از قدرت قبایل برای
حکومت مرکزی بود که لااچونم به علل بقای قاجارها و طولانی
شدن حکومت آنان کمک کرد البته گسترش شهرنشینی به
عنوان یکی از تحولات اجتماعی قرن نوزدهم هنگامی که در یک

روند تدریجی به افزایش نیازها و مطالبات گروه‌های اجتماعی
جدید انجامید، توانست مبدل به عامل ضعف حکومت قاجاریه
شود. در این میان البته همان گونه که ثابت نیز به درستی اشاره
کرده است تدبیر شاهان قاجار در مهار کردن خطرات هر چند
محدود ولی همچنان باقیمانده ایلات و عشایر و قدرت‌های
مرکزگرای نیز نباید نادیده گرفته شود. به ویژه سیاست‌های
فتحعلی‌شاه در به کارگیری شیوه‌های دواج‌های متعدد و گسترده با
دختران و زنان قبایل و طوایف مختلفی چون کلهرها، شاهسون‌ها
و پختیاری‌ها هر چند هم که از برخی لذت‌طلبی‌ها و هوسرانی‌های
شاهانه خالی نبود، تدبیر مناسبی بود که به طور عمده هدف
نزدیکی و اتحاد با قبایل و طوایف مختلف از طریق خوب‌اندوزی و
کاهش خطرات احتمالی و بافوق آنان را تعقیب می‌کرد. این تدبیر
توأم با سیاست‌های تفرقه‌افکنی در میان قبایل و طوایف
مختلف و بهره‌برداری از آن اختلافات به سود حکومت مرکزی به از
جمله علل و عوامل مهمی بود که به بقای قاجارها
کمک رساند.

عامل مهم دیگری که به بقای قاجارها کمک
کرده، اصلاح‌طلبی هر چند محدود و مقطعی
حکومت قاجاریه از طریق اصلاحاتی بود که از
طریق اصلاح‌طلبان حکومتی مانند عباس میرزا،
قائم‌مقام‌ها، امیر کبیر و میرزا حسین خان
سپهسالار شکل گرفت. البته تکاپوهای
اصلاح‌طلبانه و تجدیدطلبانه اصلاح‌طلبان
حکومتی در ماهیت خود می‌تواند است گاه نتایج
متفاوت و بلکه متضادی را به سود پادشاهان
حکومت قاجاریه به دنبال داشته باشد. دقیقا
به همین علت بود که حکومت قاجاریه به ویژه
ناصرالدین‌شاه در همان حالی که از اصلاحات
محدودی که می‌توانست به حفظ و تحکیم
سلطنت منجر شود استقبال و در صورتی که
چنان اصلاحاتی می‌توانست قدرت مطلقه آنان
را به خطر اندازد، از آن جلوگیری و با آن ستیزه
می‌کردند. سرگذشت و سرنوشت دو گانه امیر کبیر و اصلاحات
او از آغاز صدارت تا فرجام قتل در حمام فین کاشان، به روشنی
اهداف سودجویانه قلم‌دهنده عالم را در به کارگیری اصلاحات به سود
تثبیت و افزایش قدرت خود و نه الزاما خدمت به پیشرفت و ترقی
مملکت و ملت ایران، به تصویر می‌کشد.

تمایل مستتر که روس و انگلیس به نکه دلشستن ایران عصر
قاجاریه در قرن نوزدهم همچون دولت حایل و استقرار ندادن
قوانین دو همسایه بزرگه اتفاقا برخلاف ادعای داشته یکی از
عوامل مهمی بود که موجب بقای سلطنت قاجار شد. اگر
قدرت‌های روسیه و انگلستان در سال ۱۹۰۷ میلادی یعنی
فقط یک دهه پس از مرگ ناصرالدین‌شاه نخستین معاهده
خود را برای تقسیم خاک ایران امضا کردند یا در آستانه جنگ
اول جهانی در سال ۱۹۱۵ میلادی آن مناطق عملا اشغال شد،
نه الزاما قصد روس و انگلیس برای اشغال کامل ایران در عصر
ناصرالدین‌شاه و نه تدبیر و توانایی ناصرالدین‌شاه در جلوگیری
از چنان قصدی را اثبات می‌کند تصور نویسنده قلم‌دهنده عالم
در باره وجود چنان قصدی از سوی روس و انگلیس در عصر
ناصری و قابل بسوچن وی به تدبیر و توانایی ناصرالدین‌شاه برای
جلوگیری از چنان قصدی - که هرگز وجود نداشت - نتیجه و
نتیجه نادیده گرفتن اهمیت تغییرات و تحولات عظیم سیاست
خارجی دولت‌های همسایه ایران در آغاز قرن بیستم است.
تغییرات و تحولاتی که نویسنده قلم‌دهنده عالم را هر چند در تقاضی
با آرای پیشینش تاگزیر از این اعتراف ساخته است که «کارنامه
مقاومت ناصرالدین‌شاه نباید «باعث از یاد بردن تغییرات بزرگ
در حال و هوای سیاست خارجی دول همسایه در آغاز قرن
بیستم شود» (ص ۵۵۰)

آقای امامت مدعی است «در واکنش‌های او [ناصرالدین‌شاه]
به تحریکات برینگیامی توان خطه سیاسی مسجدهای
دید تردیدی نیست که ناصرالدین‌شاه [کوشید] هر چه بتواند
از موفقیت بهره گیرد». «این ادعا را که «کارنامه مقاومت وی
ناصرالدین‌شاه را در برابر روح اقتصادی اروپاییان به هیچ
وجه تیره و بی‌قدر نیست» مطرح می‌کند و ادعای مزورانه که
ناصرالدین‌شاه «اکثرا با تبحر فراوان دو همسایه مقتدر را علیه
یکدیگر برانگیخت» و توانست «از راه‌های امپریالیستی و
نگرانی‌های سوق‌الجیشی دول رقیب به نفع خود بهره‌برداری

کند» (ص ۵۲۲) و «در جنگ سرد دوقطبی روس و انگلیس،
شاه مهارت خود را در چانه‌زنی، غالباً با موفقیت به کار گرفت
و از این راه توانست حداقل تمامیت درونی مملکتش را حفظ
کند» (ص ۵۲۴) اما نویسنده قلم‌دهنده عالم برای اثبات ادعاهای خود
هیچ سند مدرک و شاهد و دلیل تاریخی ارائه نکرده است. هر گاه
از ادعاهای بدون دلایل اثباتی که از تولد تا مرگش فصل‌هایی
نیست، مزگنریم و عبور شتابنده نویسنده قلم‌دهنده عالم از واگذاری
امت‌های متعدد در عصر قاجاریه و به ویژه امتیاز نابوت
امتیاز کشتیرانی در رود کارون، کابینت‌لایسنس و حق حمایت به
قدرت‌های استعمارگر خارجی و پیامدهای ژرف‌بینی که چنان
امتیازهایی برای منافع ملی ایران به دنبال داشت را نیز به حساب
لحن جانبدارانه نویسنده قلم‌دهنده عالم به هر خود قلم‌دهنده عالم نگذاریم،
نمی‌توان کوشش فراوان نویسنده قلم‌دهنده عالم برای بی‌اهمیت نشان
دادن و حتی سودآور بودن از دست دادن قسمت‌هایی از سرزمین
ایران در عصر قاجاریه را در حمله بر تعصب جانبدارانه نویسنده قلم‌دهنده
عالم نسبت به شاهان قاجار به ویژه قلم‌دهنده عالم نکرده.

نویسنده قلم‌دهنده عالم در بی‌اهمیت جلوه دادن دست رفتن
هرات و مرو و مناطق شرقی و شمال شرقی و جنوب شرقی ایران
در عصر قاجاریه بر این پندار است که «مرزهای ایران در شرق»
از لحاظ فرهنگی غنیم و بی‌اثر بود. سرحدات ایران در این قسمت
از خانات آسیای میانه یعنی خیزه و مرو و بخارا در شمال شرقی
گرفته تا هرات و قندهار در شرق و بلوچستان و مکران در جنوب
شرقی منام شاهد تجلوز طوایف چادرنشین بود. دست‌نمازی‌های
ترکمن‌ها افغان‌ها و گله‌بلوچ‌ها به داخل خراسان و ایالت‌های
مجلوره، روستاها را و ایران می‌کرده و منابع جریان داد و ستد با
هندوستان و آسیای میانه می‌شد. لکن کندی‌های تلافی‌جویانه
برای درهم شکستن تهدیدات ترکمن‌ها و برقراری مجدد حاکمیت
در ایالت‌های شرقی، به ویژه هرات و مرو اثر چندانی نداشت و ذخایر
محدود دولت را دائما از میان می‌برد. تا دهه‌های آخر قرن نوزدهم
که روسیه ضمیمه ساختن خانات آسیای میانه راه به پایان رساند
و افغانستان نسبتا یکپارچه‌ای تحت قیمومیت بریتانیا پدید آمد،
تجاوز به مرزهای شرقی ایران همچنان ادامه داشت. پورش‌های
ترکمن و افغان، پیوندهای کهن ایران را به ماوراءالنهر تضعیف کرد
و در واقع موجب زوال فرهنگی و بازرگانی خراسان شده (ص ۵۲۴)

به شیوه تحلیل و نتیجه‌گیری‌های نویسنده قلم‌دهنده عالم، لایحه
باید حتی از دولت‌های روس و انگلیس برای تصرف و الحاق
سرزمین‌های شرقی، شمال شرقی و جنوب شرقی ایران به سبب
خدمتی که از این طریق به پایان بخشیدن به شورش‌طلبی‌های
آن مناطق بر ضد ایران و نجات ایران از زوال فرهنگی و بازرگانی
خراسان و احیای پیوندهای کهن ایران با ماوراءالنهر صورت گرفته
است تشکر نیز کرد! آنگاه فکر می‌کنم ناصرالدین‌شاه کتاب قلم‌دهنده عالم
در بسیاری از موارد نه ناصرالدین‌شاه تاریخ ایران که ناصرالدین‌شاه
خصوصی و مورد علاقه شخصی امامت است که بیش و پیش از
آن که در بردارنده واقعیت‌های تاریخی باشد، نتیجه و نشان‌دهنده
فحش‌های علان و برداشت‌های شخصی نویسنده قلم‌دهنده عالم است.
به عبارت دیگر امامت شاهان قاجار و به ویژه ناصرالدین‌شاه را
غالبانه آن گونه که بودمند، بلکه آن گونه که وی دوست داشته و
می‌خواهد باشند تفسیر و معرفی کرده است. شیوه‌ای که امامت از
آن برای تفسیر و معرفی امیر کبیر نیز به کار گرفته است.

امیر کبیر کتاب قلم‌دهنده عالم، هر چند در اقتضات و اصلاحات
خود از خیر خواهی و صداقت برخوردار است اما در همان حال
امیر کبیری است قدرت‌طلب، جاه‌طلب، انحصارطلب، مستبد،
اهل تسمیه و منکی به انگلیس، امامت معتمد است که امیر کبیر
از همان آغاز و قبل از پادشاهی قلم‌دهنده عالم در سودهای کسب
قدرت شخصی بود و از نفوذ فراوان خود بر ناصرالدین میرزای
ولیعهد و ناصرالدین‌شاه قلم‌دهنده عالم در راه کسب قدرت شخصی
خود بهره گرفت. به نوشته امامت ظمیر نظامی نه تنها موافق به
تخت نشستن پادشاه ولی نعمت را از میان برداشت، بلکه راه
صدارت خود را هم هموار ساخت. نظام جدیدی که از آذربایجان
همراه آورد البته بیشتر حربه احراز قدرت خودش شد تا جلوس
ناصرالدین به تخت و برای اثبات این ادعا و نتیجه‌گیری
خود در باره امیر کبیر، است. حداقل امامت این است که زیرا «در
این مرحله دیگر شاه رقیب و معاندی نداشت» (ص ۱۶۱) و
می‌فرزاید «همین که امیر کبیر زمام فسون را یکسر در اختیار
گرفت، شاه جوان دیگر چاره‌ای جز پذیرش درخواست او برای
کسب قدرت کامل نداشت» (ص ۱۶۲) البته امامت انکار هم
نمی‌کند که «فرض بحرانی مملکت نیز تقوی بعضی این اختیارات

اضطراری را تا اندازه زیادی جایز می‌ساخت» (ص ۱۶۲) اما نویسنده قبله عالم خیلی زود فراموش کرده است که اندکی پیش‌تر چنین مدعی شده است که امیر کبیر «تظام جدیدی که از آذربایجان همراه آورد، البته بیشتر حربه احراز قدرت خودش گردید تا جلوس ناصرالدین به تخت» زیرا که در این مرحله دیگر شاه رقیب و معاندی نداشت» اگر به راستی ما ورود ناصرالدین میرزا به تهران و تصاحب تاج و تخت شاهی، «دیگر شاه رقیب و معاندی نداشت»، پس کدام «وضع بحرانی مملکت»، «تفویض این اختیارات اضطراری را» به امیر کبیر «تا اندازه زیادی جایز می‌ساخت»؟! اتفاقاً در تمام طول دوره سه ساله صدارت امیر کبیر و حتی سال‌های پس از او نیز ناصرالدین شاه به شدت از خطر باقی‌مانده کسانی چون برادر ناتنی خود عباس میرزا، سوم و به ویژه شاهزاده بهمن میرزا که از حمایت فراوان دولت روسیه نیز برخوردار بود، نگران و بیمناک بود، به نظر می‌رسد ادعای امانت دربار «اشت‌های امیر کبیر برای قبضه کردن قشون و دستگاه دولت و در عین حال نظارت تقریباً در دست بر شخص شاه» (ص ۲۰۲) و «سلطه رخنه‌ناپذیر امیر کبیر بر شاه» (ص ۲۰۳) و به کارگیری آن به سود انبساط طلبی امیر کبیر و تلاش او برای کسب قدرت مطلقه شخصی از چند ایراد اساسی برخوردار است. درست است که امیر کبیر برای اقدامات و اصلاحات خود به قدرت نیازمند بود، اما برخلاف ادعای امانت، هرگز نه از تسلط کامل بر قشون و دستگاه دولت برخوردار بود و نه از سلطه رخنه‌ناپذیر بر شاه و نه خواهان چنان سلطه‌ای و نه خواهان قدرت مطلقه شخصی، شورش شدید و گسترده قشون بر ضد امیر کبیر تا بدان جا که صریحاً خود را فرمانبردار تزار روسیه و بهمن میرزا خواندند و نیز رخنه مخالفان درباری امیر کبیر در ناصرالدین شاه که سرانجام صدور حکم عزل و سپس تبعید و قتل امیر کبیر را به دنبال داشت و نیز تحمیل میرزا آقاخان نوری به دولت امیر کبیر که به اذعان و اعتراف نویسنده قبله عالم «نیز از سوی دولت انگلستان صورت گرفته بود، از جمله دلایلی است که صحت ادعای امانت را ساخت با تردید روبه‌رو ساخته و بلکه ناممکن می‌سازد.

افزون بر آن، امیر کبیر به سبب پیشینه پایین اجتماعی و طبقاتی خود و آگاهی به اصل و نسب محقرش به خوبی می‌توانست آگاه باشد که حتی در صورت وجود چنین انگیزه و تمایلی هیچ امکانی برای توفیق و تحقق چنین انگیزه و تمایلی وجود نداشت. وانگهی در صورت وجود چنین انگیزه و تمایلی در امیر کبیر، قطعاً و باتوجه به نفوذ فراوان - و نه کامل و مطلق - که وی از سال‌ها قبل بر ناصرالدین میرزا و ولیعهد و در هنگام صدارت خود بر ناصرالدین شاه داشته می‌یابست می‌کوشید تا با استفاده از چنان نفوذی، سیاست دور نگاه داشتن شاه از نظارت و دخالت در امور کشوری و لشگری را اتخاذ می‌کرد. در حالی که بر اساس مکاتبات خصوصی موجودی که به وسیله امیر کبیر برای ناصرالدین شاه نگارش شده است، همواره از شاه انتقاد کرده است که چرا از نظارت و دخالت در امور کشوری و لشگری خودداری می‌ورزد و از قبله عالم مصراحت می‌خواهد تا از نظارت و دخالت هر چه بیشتری در امور که لازمه یک شاه مقتدر است برخوردار باشد. در یکی از همین مکاتبات که از دیده امانت نیز دور نمانده است، امیر کبیر خطاب به ناصرالدین شاه نوشته است: «به این طفره‌ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن در ایران به این هرزگی حکمانمی‌توان سلطنت کرد گیرم من ناخوش یا سردم، فلای خاک پای همایون، شما باید سلطنت بکنید یا نه؟» هر روز از حال این شهر چرا خبردار نمی‌شوید که چه واقع می‌شود؟ از در خانه و مردم و اوضاع ولایت چه خبر می‌شود و چه حکم می‌فرماید؟ بنده ناخوشم و گیرم هیچ وقت خوب نشدم، شما نباید دست از کار خود بردارید یا ملکم محتاج به وجود یک پندمای بلنیده» (ص ۱۸۵)

اما امانت به رغم آگاهی به این واقعیت که «اصرار امیر کبیر که شاه بیشتر دست‌نبر کار امور باشد یا تصویری که نیل لوزیر مختلر از صدر اعظم می‌دهد و او را انحصار طلب و سلطه‌جو می‌خواند آشکارا منابرت دارد» (ص ۱۸۵) و به رغم اعتراف به این که «اشت‌های او امیر کبیر که شاه فعلاً در اندام مملکت شرکت جوید، واقعی بوده و در بسیاری از یادداشت‌های خصوصی‌اش به چشم می‌آید، اما همچنان اصرار دارد که دلیل اتخاذ چنین سیاستی از سوی امیر کبیر آن بود که «حضور چشمگیر شاه برای مشروعیت یافتن برنامه اصلاحات امیر کبیر ضرورت داشت و اقدامات حاد صدر اعظم را بر ضد مخالفانش ولو به نحو نمادین، همواره تأیید و یابوری می‌کرد» (ص ۱۸۶)

امانت همچنین با انتقاد از مواضع ضد فرانسوی امیر کبیر در سیاست خارجی، معتقد است که «سیاست واقع‌گرایانه آلمانی صدر اعظم قبل از امیر کبیر در ایجاد تعادل در برابر فشار مضاعف روس و انگلیس همانا دوستی با فرانسه بوده، ولی رفتار صدر اعظم کنونی امیر کبیر ترک آشکار این خط مشی به شمار می‌رفت می‌توان بر خورد ضد فرانسوی امیر کبیر را حمل بر این هم کرد که وی شایق بود به قدرت‌های همسایه، به ویژه به بریتانیا نشان دهد که وی برتری تخطی‌ناپذیر انسان را در حوزه امور خارجی، ایران به رسمیت می‌شناسد» (ص ۱۶۵) و مکرر از سوی نویسنده کتاب قبله عالم چنین نمایانده می‌شود که سیاست امیر کبیر در برابر دولت بریتانیا یک سیاست اطمینانی و متکی بر نزدیکی و همکاری با آن دولت بود. (صص ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۷) در حالی که در یادداشتی که از شیل وزیر مختار انگلیس

رفتار امیر کبیر اثبات کند برخاسته از همین دیدگاه است که نوشته است: «امیر کبیر پس از ورود به پایتخت، مجلس چهره‌پور را بر انداخته، بر اثر اقدام بی‌درنگ امیر کبیر، دیگر کسی در ۱۰ سال آینده از مشورت خانه چیزی نشنید» (ص ۱۶۲) و افزوده است که در مراسم تاجگذاری ناصرالدین شاه بود که امیرزا مسعود انصاری که در ابتدا مخالف مجلس امرا بود و حالا دوباره وزیر امور خارجه شده بود، به امیر کبیر قبولانید که مسئول اصلی اتقای فکر مجلس مشورتی و نیز فکر جمهوری است. به سیاستمداران ایرانی، وزیر مختار فرانسوی بوده است. این در زمانی بود که انقلاب ۱۸۴۸ اروپا را در نوردیده بود. جمهوری دوم فرانسه در ماه ژانویه همان سال به حکومت پادشاهی لوئی فیلیپ پایان داده نبود» (ص ۱۶۴) بر خلاف همانندسازی بی‌بنیاد و خودساخته نویسنده کتاب قبله عالم در جهت مطابق



در باره امیر کبیر بر جای مانده است - و از دیده امانت هم دور نمانده است، تصریح شده است که امیر کبیر با آن که مخالف روس‌ها است، «به ندرت طرف انگلیس را می‌گیرد» و در صدد است که «از نفوذ سفارتخانه‌ها بکاهد» (ص ۱۸۰) دولت انگلستان نیز دقیقاً با توجه به آگاهی از جهت‌گیری‌های ضد انگلیسی امیر کبیر بود که کوشید و موفق شد تا ابتدا میرزا آقاخان نوری را که به اعتراف امانت «دست پرورده انگلیسی‌ها» بوده (صص ۱۶۶، ۱۶۹)، به دولت امیر کبیر تحمیل و سپس به دنبال تشکیل جبهه مشترک مخالفان امیر کبیر از اشراف و درباریان گرفته تا مهد علیا مادر شاه و بعضی دیگر از اعضای خاندان شاهی که شاه نیز خواسته یا ناخواسته به آن‌ها پیوسته، به حمایت خود از میرزا آقاخان نوری - یکی از سرسخت‌ترین دشمنان و مخالفان امیر کبیر - ادامه داده و پس از عزل و قتل امیر کبیر، به اعتراف نویسنده کتاب قبله عالم نیز «قدرت‌های بیگانه» در مخالفت با امیر کبیر نقش و مشارکت داشتند» (ص ۱۸۱) زمینه صدارت میرزا آقاخان نوری را فراهم آورد.

نویسنده کتاب قبله عالم، همچنین ضمن کوشش فراوانی که برای برقرار کردن پیوند میان عال سیاست ضد فرانسوی امیر کبیر با موضوع حکومت جمهوری فرانسه و نگرانی امیر کبیر از خطر جمهوری خواهی برای یک رژیم سلطنتی ای مانند رژیم سلطنتی ایران که امیر خود در آن، مقام صدارت داشت به کار گرفته است، تلاش کرده است تا با همانند جلوه دادن مجلس امرای جمهوری در ایران که بلافاصله پس از مرگ محمدشاه قاجار به وجود آمد با اندیشه جمهوری خواهی در اروپا و اقدام امیر کبیر به انحلال «مجلس امرای جمهوری» در ایران، وجود جنبه‌های استبدادگراییه و ضد دموکراتیک را در شخصیت و

نشان دادن ماهیت مجلس امرای جمهوری، با ماهیت دموکراتیک تمدن‌های جمهوری خواهی و حکومت‌های جمهوری، مجلس امرای جمهوری که به وسیله امیر کبیر منحل شده، آشکارا فاقد هر گونه جنبه‌های دموکراتیک و صرفاً متشکل از اشراف فاسد، توطئه‌گر و قدرت‌طلبی بودند که تحت حمایت مهد علیا هدف مشورت آنان معطوف و محدود به تلاش برای کسب قدرت بیشتر در جهت حفظ و گسترش منافع نامشروع طبقاتی خود بدون توجه به مصالح و منافع ملی بود و به رغم اشتراک لفظی «جمهوری» در مجلس امرای جمهوری ایران یا مجلس‌های مشورتی و حکومت‌های جمهوری، میان موضوع و ماهیت مشورت و چگونگی عضویت در آن مجلس با ماهیت مشورت و چگونگی عضویت در نوع مجلس دموکراتیک و حکومت‌های جمهوری یا حتی نوع مجلس ایران انگلستان، هیچ نسبت و پیوندی وجود نداشت تا بتوان با استناد به آن نسبت و پیوند اقدام امیر کبیر به انحلال آن مجلس را اقدامی استبدادی و ضد دموکراتیک تلقی و معرفی کرد. این نوع از ساده‌نگری‌ها و خطاقتدیشی‌های نویسنده کتاب قبله عالم را تنها می‌توان نمونه‌ای از ادعاهای پرشور امینی‌ساز است که به نظر می‌رسد بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های ارائه شده در کتاب قبله عالم را در بر گرفته است. فکر می‌کنم به رغم وجود پارامی از درست‌اندیشی‌ها و دستاوردهای علمی عباس امانت در کتاب قبله عالم، نویسنده قبله عالم در بسیاری از تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های خود، خواسته یا ناخواسته، نتوانسته است از خود تمهد و توانایی چندینی برای اجتناب از آنچه که به دیده وی نیز «قتل‌اند به نام جزم و یکسنگری و صدور احکام خصمانه که قر جمله امراض شایع در شبه تاریخ نگاری ایران معاصر است، نشان دهند آیا توانسته است؟»

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه